

# رؤیای تعبیر شدنی

● علی دژاکام



- رؤیای خلوص: بازخوانی مکتب تفکیک
- سید حسن اسلامی
- انتشارات صحیفه خرد
- چاپ اول، ۱۳۸۳

تحلیل دیدگاه تفکیکی است. اگرچه نویسنده تربیت فلسفی دارد، لیکن نخواستہ است از موضع دفاع از فلسفه صدرایی به نقد مکتب تفکیک بپردازد، بلکه تلاش نگارنده بر آن بوده تا لوازم قہری این نگرش را کہ نادیده گرفته شده است بیان و بر آنها تأکید کند.

این نوشته بر دو محور متمرکز است: یکی نقد معرفت شناختی روایتی از مکتب تفکیک؛ و دیگری نقد اخلاقی آن. نویسنده در پی آن است کہ روشن سازد آیا می‌توان باورهای اصلی این مکتب را موجه ساخت و آیا اصول اخلاقی در تبیین این مکتب، دفاع از آن و نقد مخالفان رعایت شده است، یا خیر. از این رو نوشته صبغة معرفتی - اخلاقی دارد.

۱. پیشینه مکتب تفکیک: مکتب تفکیک یکی از جریان‌های فکری - دینی چند دهه اخیر و از خطه خراسان است. این جریان را مخالفان نوعی اخباریگری جدید و رویکردی ضد عقلی یا ضد فلسفی به حساب می‌آورند. در حالی کہ هواخواهان این مکتب نه تنها این اتهام را رد می‌کنند، بلکه معتقدند کہ با این نگرش هم به فلسفه خدمت می‌کنند و هم به دین و با تعیین محدوده هر یک، سهم آنها را ادا می‌نمایند.

این مکتب ریشه در آموزه‌های پاره‌ای از عالمان دینی سده اخیر دارد.

بخش اول. مکتب تفکیک گزارش و بررسی؛ دارای سه فصل با عناوین زیر است. فصل اول: پیشینه و اصول مکتب تفکیک؛ فصل دوم: مکتب تفکیک در عرصه نظر؛ و فصل سوم: اصول مکتب در مرحله عمل. بخش دوم. نقد اخلاقی مکتب تفکیک کہ پس از یک درآمد و بحث درباره معیار نقد اخلاقی دارای چهار فصل با عناوین زیر است.

فصل اول: انتحال شخصیت؛ فصل دوم: نسبت نادرست به افراد مختلف؛ فصل سوم: استفاده از انواع مغالطات منطقی؛ فصل چهارم: بستن راه نقد و تحقیر ناقدان؛ و در پایان نیز ده نکته درباره نقد بحث شده است. نام مکتب تفکیک، پرسش‌های فراوانی را در ذهن برمی‌انگیزد، پرسش‌هایی چون مکتب تفکیک چیست؟ آموزه‌های اصلی آن کدام است؟ این مکتب چه قرائتی از دین دارد، آیا تفسیر عقلانی دین را می‌پذیرد؟ و جز آن.

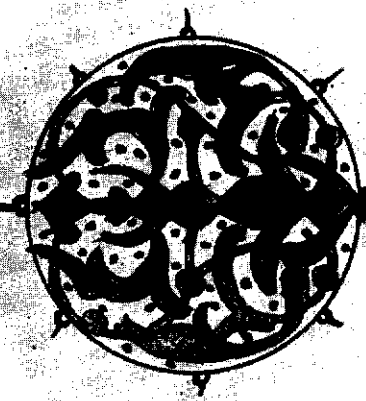
درباره مسئله اخیر چند نوشته در عرصه تحلیل و شناخت این مکتب منتشر شده است کہ بیشتر با نگاهی فلسفی به نقد این مکتب پرداخته‌اند. رؤیای خلوص: بازخوانی مکتب تفکیک متفاوت از نوشته‌های پیشین است. آنچه این نوشته را از آثار مشابه آن جدا می‌سازد، نگرش نگارنده در

خدا و دل دادن به بت‌هاست؟ به نظر نویسنده تنها راه داوری و گزینش یکی و طرد دیگری استدلال و عقل‌ورزی است، چون تنها زمینه مشترک میان انسان‌ها برای دعوت و مفاهمه عقل است.

۳-۳. استناد شناخت دینی به قرآن و حدیث، نتیجه منطقی اصل اول و دوم آن خواهد بود که برای فهم مسائل دینی باید از خود دین سود جست؛ دین اصول و قواعدی دارد و به اصطلاح خودبنیاد و خودکفاست. نویسنده بر این باور است که باید میان گزاره‌های دینی تفکیک قائل شد. پاره‌ای از گزاره‌ها را از طریق متون دینی نمی‌توان اثبات کرد، این همان سنتی است که مورد قبول قاطبه عالمان دین بوده است و گفته‌اند که در اصول، باید اجتهاد عقل کرد، اما درباره مسائل فرعی تعبد جایز و گاه لازم است. در نتیجه اگر مقصود اصحاب تفکیک آن است که همه شناخت‌ها باید به قرآن و حدیث مستند باشد، سخنی ناپذیرفتنی و اثبات‌ناپذیر است و اگر مقصودشان این است که برای فهم مسائل جزئی، باید به قرآن و حدیث مراجعه کرد، در آن صورت، این سخن جدیدی نیست و کسی مخالف آن نیست تا بتوان آن را یکی از اصول مکتب تفکیک به شمار آورد.

۴-۳. اتکا به ظاهر آیات و روایات، از دیگر اصول این مکتب این است که زبان دین، زبانی روشن، آشکار و دور از پیچیدگی و دشواری زبانی و بیانی است، در نتیجه متون دینی به تأویل و تفسیر نیاز ندارد. در حقیقت از نظر این مکتب، حجیت ظواهر اصلی عقلایی است که قرآن کریم هم به آن پایبند است. نویسنده در این باره چند نکته را تذکر می‌دهد: نخست آنکه آیا منظور از این اصل آن است که هر کس متن عربی قرآن یا ترجمه آن را بخواند، همه مطالب آن را می‌فهمد و آنچه فهمیده است برایش حجت است؟ اگر این چنین باشد سخن خطیری است و به معنای قبول باورهای تشبیهی نسبت به خداوند متعال است؛ دومین نکته آن است که اگر همه ظواهر حجت باشند، این

نگرش چه تفاوتی با نگرش ظاهریه و ظاهرگرایان دارد؟ در اینجا معیاری موجود نیست تا بتوان میان



ظاهرگرایی و مکتب تفکیک تفاوت قائل شد؛ نکته سوم آنکه برخی از عالمان بزرگ شیعه با قبول حجیت ظواهر به نتایجی

محمد رضا حکیمی از سید موسی زرابادی قزوینی (۱۲۹۴-۱۳۵۳ ق)؛ میرزا مهدی غروی اصفهانی (۱۳۰۳-۱۳۶۵ ق)؛ و شیخ مجتبی قزوینی (۱۳۱۸-۱۳۶۸ ق) به عنوان سه رکن عمده این مکتب یاد می‌کند.

امروزه مکتب تفکیک با نام محمد رضا حکیمی گره خورده است. ایشان از جمله دانشوران حوزه مشهد و از شاگردان شیخ مجتبی قزوینی است و اصول این مکتب را از او فرا گرفته است. آنچه حکیمی به نام مکتب تفکیک مطرح می‌کند، حداقل در سه مسئله، با دیدگاه مؤسسان این مکتب متفاوت است:

الف. نسبت میان وحی، عقل و کشف؛ ب. توجه به فلسفه و فلاسفه؛ ج. جنبه سیاسی - اجتماعی مکتب تفکیک.

می‌توان گفت که مکتب تفکیک دو هدف عمده دارد؛ یکی تفکیک مرزهای میان سه جریان معرفتی وحی، عقل و کشف؛ و دیگری بیان معارف قرآنی که این یک مهم‌تر است.

۲. اصول مکتب تفکیک: آقای حکیمی برخی از اصول اساسی این مکتب را برمی‌شمارد. بخشی از این اصول عبارت‌اند از:

۱. جدایی فلسفه، عرفان و دین؛ ۲. برتری و اصالت شناخت دینی؛ ۳. استناد شناخت دینی به قرآن و حدیث؛ ۴. اتکا به ظاهر آیات و روایات؛ ۵. رد هر گونه تأویل.

۳. کاستی‌های اصول مکتب تفکیک: مقصود نویسنده روایی خلوص؛ بازخوانی مکتب تفکیک بررسی تفصیلی اصول مکتب تفکیک نیست. بلکه هدف ایشان فقط نشان دادن کاستی‌های این اصول در مرحله نظر و عمل است. به نظر وی این اصول هم در نظر غیر قابل اثبات هستند و هم در عمل نمی‌توان به آنها پایبند بود. آنچه در پی می‌آید چند نکته اساسی درباره اصول مکتب تفکیک است که ایشان بحث و بررسی کرده‌اند.

۱-۳. جدایی فلسفه، عرفان و دین، خاستگاه این مکتب همین اصل است، از نظر هواخواهان این مکتب، بشر برای دریافت حقایق، سه راه در پیش دارد؛ راه وحی، راه عقل و راه کشف. این سه راه از یکدیگر متمایزاند و نویسنده معتقد است، اگر این سه جریان شناختی تباین کلی با یکدیگر نداشته باشند، (سخنی که مورد قبول اصحاب تفکیک است) نتیجه منطقی این سخن آن خواهد بود که در مواردی با یکدیگر همپوشی خواهند داشت در نتیجه تفکیک کامل معنا ندارد. تلاش کسانی مانند ملاصدرا، ابن رشد، ابن سینا و ابن عربی در جهت تعیین جاهایی است که این سه جریان به یکدیگر می‌پیوندند.

۲-۳. برتری و اصالت شناخت دینی، دومین اصل این مکتب آن است که از میان این سه راه، راه دین برتر و شناختی که از آن حاصل می‌شود، اصل‌تر است. به نظر نویسنده اگر مضمون اصل دوم مکتب تفکیک این است که از عقل و استدلال عقلانی بی‌نیاز باشیم و چشم بسته ایمان بیاوریم، در آن صورت، چرا باید ادعای شخص «الف» را که مدعی نبوت است، بپذیریم و ادعای شخص «ب» را نپذیریم؟ چه تفاوتی میان ایمان به

عصری و فلسفی بیهیزند. برای این کار کتاب الحیة که مفصل‌ترین و مهم‌ترین کتاب اصحاب تفکیک و به تعبیر دیگر مانیفست یا بیانیه عقیدتی این مکتب است را مورد تدقیق و تحلیل قرار می‌دهد. به اعتقاد نویسنده، مولفان الحیة یعنی برادران حکیمی از ما (یا از مرزبانان حقایق جاوید) می‌خواهند که برای عرضه مجدد اسلام جامع و سازنده به دو کار دست بزنیم.

الف. به اسلام اصیل و اصل اسلام رجوع کنیم؛ ب. انسان نوین و مسائل زندگی او را بشناسیم و پاسخ آنها را بی‌هیچ جمودی از متون اصلی، آن هم بی‌هیچ انحرافی به دست آوریم. ایشان پس از تحلیل و نقد و بررسی کتاب الحیة نتیجه می‌گیرد که دو گزاره فوق هم زمان، بر اساس اصول مکتب تفکیک پذیرفتنی نیست، به این معنا که یا باید از خلوص اسلام دست کشید یا پاسخ مسائل روز را از آن نخواست.

نویسنده پس از بحث و بررسی درباره اسلام اصیل مورد ادعای مکتب تفکیک، کارآمدی اسلام اصیل، مسئله پیش‌فرض‌های مولفان الحیة، مسئله جانبداری در تفسیر، تفسیر اقتصادی جنبش‌های دینی مولفان الحیة، مسئله اختلافات درون دینی، مسئله معرفت خالص، مسئله تنوع تفسیرها و مسئله تحریف معنوی نتیجه می‌گیرد که مجموعه الحیة خود دلیلی بر امکان ناپذیری مکتب تفکیک در عمل است.

به نظر نویسنده کسانی که بر آن بودند تا میان سه حوزه وحی و عقل و کشف تمایز قائل شوند، کسانی که تنها ظهورات نصوص را قابل استناد می‌دانستند، کسانی که تأویل را یا مطلقاً یا در حد مطلق منکر بودند، کسانی که می‌خواستند همه عینک‌ها را از چشم خود بردارند و تنها عینک وحی را بر چشم عقل بزنند، در عمل آن اصول را فراموش کردند و درست بر ضد مدعای خود اقدام نمودند، هم این حوزه‌ها را با یکدیگر خلط کردند، هم به شکلی وسیع دست به تأویل زدند و هم ظهورات را نادیده گرفتند و تأویلی گاه کاملاً مغایر با ظاهر ارائه کردند و هم وحی را با عینک زمانه و روزگار خود فهمیدند و عملاً اثری تأویلی و به شدت تفسیری ارائه نمودند. نتیجه این کار آن است که خواننده یا باید این نتیجه را بپذیرد که مکتب تفکیک ممکن نیست، یا آنکه ممکن است، اما پدیدآورندگان آن تاکنون نتوانسته‌اند، به اصول خود پایبند بمانند. لذا همچنان می‌توان امیدوار بود که این کار صورت گیرد.

رسیده‌اند که به نظر می‌رسد مقبول اصحاب تفکیک نباشد؛ چهارم آنکه در برابر این ادعا که زبان قرآن برای عامه است، کسانی مانند علامه طباطبایی نظر دیگری دارند؛ نکته پنجم و مهم‌تر، دلیلی است که حکیمی برای اثبات این اصل آورده است. ایشان برای اثبات دیدگاه خود، به حجیت ظواهر به عنوان اصلی عقلایی استناد می‌کند، در حالی که استناد به سیره عقلا برای حجیت ظواهر، خلاف نظرگاه و مبنای اصحاب تفکیک است؛ ششم آنکه در این استدلال ادعا شده است که این ظهور همواره حجت است و تنها ظاهر دیگری که در حد برهانی بدیهی باشد، می‌تواند آن را از حجیت بیندازد.

به اعتقاد حکیمی، برهانی بدیهی است که: «هم صورت برهان شکل اول باشد و هم ماده مقدمتین یقینی و بدیهی بی‌نیاز از برهان، مانند الواحد نصف الاثنین» این مفاهیم دیگر دینی نیستند؛ اینها از مباحث منطقی صوری است که به گفته حکیمی برای بستن بیت القرآن وارد بیت الحکمة بغداد شد. مگر قرار نیست که «قفل اسطوره ارسطو را بر در احسن الملل» نزنیم؟ آیا در اینجا ایشان از مبنای خود عدول نکرده است؟ برهان بدیهی را هر گونه تفسیر کنیم، این ادبیات، ادبیات یونانی است و به معنای پذیرش مرجعیت عقل در امور دینی توسط استاد حکیمی است.

۳-۵. رد هر گونه تأویل، به نظر نویسنده اگر اصول چهارگانه فوق را بپذیریم دیگر، حق تأویل نخواهیم داشت و به قول حکیمی «جایی برای تأویل و برداشت‌های من‌عدنی نمی‌ماند. شرعاً نیز تأویل آیات و روایات منع شده است، چون قائل به تأویل به منزله بستن دهان گوینده سخن، و عقیده و حرف خود را از دهان او زدن است، و این امر عقلاً و شرعاً و وجداناً جایز نیست، مگر در برابر برهانی بدیهی ماده و الانتاج» از نظر مکتب تفکیک هر تأویلی حجابی بر گفتار دین می‌کشد، لذا باید از آن دوری جست، «فقط و فقط کتاب خدا، خالص و به دور از هر گونه سایش و فرسایش و تأویل و تبدیل و توجیه و تطبیق و تحریف و تغییر و تفسیر به آراء و اقوال»<sup>۴</sup>

نویسنده درباره عدم تأویل قرآن و روایات از دیدگاه مکتب تفکیک و دیدگاه حکیمی به دو نکته پرداخته و به نقد دیدگاه فوق می‌پردازد. نخست آنکه معنایی که حکیمی از تأویل ارائه می‌دهد، ظاهراً معنای اختصاصی خودشان است و حال آنکه در متون دینی تأویل چنین معنایی ندارد؛ دوم آنکه دسترسی به متنی خالص و به دور از هر گونه تأویل، نه تنها درباره متون دینی، بلکه در هیچ جا ممکن نیست. این حقیقتی است که امروزه معرفت‌شناسان آن را مکرر بیان کرده‌اند. از این گذشته، متون دینی ما، نیازمند تأویل است. لذا شعار «فقط کتاب خدا بی‌هیچ تفسیر و تأویل» عملی نیست.

۴. اصول مکتب تفکیک در مرحله عمل: نویسنده در فصل سوم کتاب از بخش اول می‌کوشد نشان دهد که تفکیک ادعایی میان جریان‌های سه‌گانه معرفتی تا چه حد ممکن بوده و اصحاب تفکیک تا کجا نتوانسته‌اند از تأویل

قزوینی، امام خمینی و شهید مطهری را نام می‌برد. مؤلف پس از بررسی موارد ادعای حکیمی مبنی بر تکفیر ملاصدرا توسط علمای نام برده می‌نویسد که هیچ نشانی از تکفیر نیافتیم و ادعای حکیمی بی‌دلیل مانده است. حال جای این پرسش است که آیا همه این‌ها از سر غفلت یا سهوالقلم است؟

۳-۵. استفاده از انواع مغالطات منطقی، انتظار عمومی از مدافعان مکتب تفکیک آن است که در تقریر دیدگاه خود و نقد مخالفان خویش، راهی منطقی بیابند و از هر نوع مغالطه و به تعبیر حکیمی مجمله‌گویی بپرهیزند. به نظر نویسنده کتاب مدافعان مکتب تفکیک، در آثار خود مرتکب مغالطات متعددی چون: مغالطه خلط انگیزه و انگیزه‌ناقص، مغالطه پهلوان پنبه، مغالطه مسموم کردن چاه، مغالطه نقل قول ناقص، مغالطه تأکید لفظی، مغالطه توسل به مرجع کاذب، مغالطه بار ارزشی کلمات، مغالطه تحقیر، مغالطه تحریف و تفسیر نادرست و مغالطه مصادره به مطلوب شده‌اند.

۴-۵. بستن راه نقد و تحقیر ناقدان، نویسنده معتقد است اگر کسی توصیه‌ها و هشدارهای مدافعان تفکیک دربارهٔ عینیت این مکتب با اسلام و همسویی مخالفان آن با امویان و عباسیان را ندیده بگیرد و به هر دلیل، به نقد این مکتب بپردازد، آماج تعبیرات تلخ، تحقیرآمیز و گزنده‌ای قرار می‌گیرد و به گونه‌های مختلف، در صلاحیت حسن نیت و صداقت او تردید جدی می‌شود. وی مدعی است، حتی یک مورد نیافته است که ناقدی از تیر این گونه عبارات رسته باشد و یا نقدی هر چند کمرنگ پذیرفته شده باشد.

نویسنده در خاتمه تحت عنوان پیگفتار به نکاتی دربارهٔ نقد تذکار می‌دهد.

۱. نقد ابراز رای و اظهارنظر دربارهٔ چیزی، کسی یا نظریه‌ای؛ ۲. هر کس حق نقد دارد؛ ۳. نقد، تلخ و ناخوشایند است، زیرا عیب‌جویی است؛
۴. هر کسی حق دارد از نظر خود دفاع کند؛ ۵. ممکن است ناقد سوء نیت داشته باشد؛ ۶. سوء نیت چشم خرد را کور می‌کند؛ ۷. عملاً نقد بدخواهان و بدخواهانه، بیشتر به سود فهم اندیشه‌ها و رفع نواقص است؛ ۸. اینکه هر کس حق نقد دارد، معنایش این نیست که همه نقدها درست است؛ ۹. نقد باید به موضع‌گیری نکشد بلکه موجب رفع نواقص و کاستی‌ها گردد؛
۱۰. نباید از قواعد و هنجارهای نقد تخطی کرد.

آنچه گذشت گزارش مختصری بود از کتاب رویای خلوص بازخوانی مکتب تفکیک نوشته سید حسن اسلامی و آنچه در پی می‌آید نکاتی چند دربارهٔ کتاب مذکور است.

۱. نویسنده محترم در تبیین و بازخوانی اندیشه مکتب تفکیک، به خصوص اندیشه محمدرضا حکیمی و نقد این اندیشه و شخصیت موفق بوده است و توانسته تاحد زیادی مخاطب را با خود همراه کند و کاستی‌های روش شناختی، معرفت شناختی و سلوکی مکتب تفکیک، به خصوص

از نظر نویسنده اگر هم نگرش تفکیکی - فی نفسه - پذیرفتنی باشد، روایتی که به وسیله مولفان الحیة ارائه شده است، پذیرفتنی نیست. لذا متواضعانه‌ترین کار آن است که اصحاب تفکیک به جای اینکه بگویند، دیدگاهشان عین اسلام است، بکشند دیدگاه خود را با تقریر استوارتری بیان نمایند و خوانندگان خود را مجاب سازند.

به نظر ایشان این مکتب، نه سازگاری درونی دارد و نه کارایی برونی. سازگاری درونی ندارد، زیرا برای اثبات برتری شناخت دینی بر شناخت عقلی از عقل مدد می‌گیرد. کارایی برونی ندارد و در عمل به اصول خود پایبند نیست زیرا بیشترین تأویل‌ها را انجام می‌دهد و عینک زمانه را بر چشم دینی خود می‌نهد و - برخلاف ادعای خود - از منظری بشری به وی می‌نگرد.

۵. نقد اخلاقی مکتب تفکیک: نویسنده در بخش دوم کتاب با فرض درستی آموزه‌های مکتب تفکیک می‌کوشد تا از منظر اخلاقی این مکتب را نقد کند، به این معنا که اگر اصول این مکتب، به لحاظ معرفتی پذیرفتنی باشد، مدافعانش در تبیین و تقریر اصول آن و نقد آرای دیگران، از نظر اخلاقی سلوکی اتخاذ کرده‌اند که آن را ناپذیرفتنی می‌نماید. وی معتقد است که مدافعان مکتب تفکیک در پنج محور مرتکب خطاهای اخلاقی شده‌اند.

۱-۵. انتحال شخصیت، یکی از روش‌های

رایج مدافعان مکتب تفکیک، منسوب ساختن افرادی به مکتب خویش است که منطقیاً مشرب فکری دیگری دارند. به نظر ایشان مدعیان مکتب تفکیک به دروغ می‌کوشند نشان دهند که بسیاری از فلاسفه با آنان همسو بوده‌اند. به عنوان نمونه می‌توان به ادعای مکتب تفکیک دربارهٔ تفکیکی بودن علامه طباطبایی و ملاصدرا اشاره کرد که اثبات می‌کند که این دو بزرگوار علاوه بر اینکه تفکیکی نبوده‌اند به صراحت مدعای تفکیکیان را نیز رد کرده‌اند.

۲-۵. نسبت نادرست به افراد مختلف، به نظر

نویسنده مدافعان مکتب تفکیک سخنان مختلفی را به افراد نسبت می‌دهند و از آنها به سود خود استفاده می‌کنند. از نظر ایشان حکیمی در جایی ادعا می‌کند که بزرگان فلسفه، ملاصدرا را در باب معاد جسمانی تکفیر کرده‌اند و از این میان چهره‌های ناموری چون: علامه طباطبایی، آقا علی حکیم، شیخ محمد تقی آملی، علامه سمنانی، حاج میرزا احمد آشتیانی، سیدابوالحسن رفیعی



۳. بهتر بود مؤلف عنوان کتاب را به جای روئای خلوص بازخوانی مکتب تفکیک «روئای خلوص عیب‌جویی اندیشه و شخصیت محمدرضا حکیمی» می‌گذاشت؛ زیرا کتاب سراسر ذکر کاستی‌های معرفتی و عملی شخصیت و اندیشه حکیمی است نه بازخوانی مکتب تفکیک.

۴. اینکه در جامعه رشد نایافته، نقد، تلخ و ناخوشایند است شکی نیست، ولی اینکه نقد به معنای عیب‌جویی<sup>۲</sup> باشد از نویسنده پذیرفته شده نیست. زیرا با گفته خود ایشان در ص ۱۵ که می‌گوید: «نقد در جامعه ما نهادینه نشده است از این رو نقد با دشمنی و کینه‌کشی یکی گرفته می‌شود» در تضاد است، مگر می‌شود فقط عیوب کسی را در ملاء عام برشمرد بدون اینکه کینه‌ای در دل داشته باشی و دشمنی و کینه ورزی را در پی نداشته باشی، پس بهتر است نقد را ذکر روشمند محاسن و معایب متن بدانیم.

۵. فرضیه‌های (۲ و ۸) درباره تأویل و فرضیه‌های (۴ و ۵ و ۶) درباره عقل است. پنج فرضیه از فرضیه‌های مهم نویسنده در نقد اندیشه حکیمی و مکتب تفکیک است. به جا بود که نویسنده «تأویل» و «عقل» را دقیق‌تر و مفصل‌تر هم از دیدگاه خود و هم از دیدگاه حکیمی تبیین می‌کرد، تا معلوم می‌شد حکیمی با کدام معنا از تأویل و عقل مخالف است چه مقدار از به کارگیری عقل در عرصه فهم دین موافق و چه مقدار مخالف است و تأویل را در کجاها می‌پذیرد و با چه معیاری قبول یا رد می‌کند. به نظر می‌رسد اگر این دو مفهوم به خوبی تبیین می‌شد وفاق بیشتری به وجود می‌آمد.

۶. نویسنده مدعی است که «اصحاب تفکیک امکانی را برای نقد مکتب خود فراهم نمی‌کنند و با مخالفان خود برخوردی دارند که از نظر اخلاقی جای تأمل دارد.» اینکه هیچ امکانی را برای نقد فراهم نمی‌کنند پذیرفتنی نیست، چون اصکان را نباید اصحاب تفکیک فراهم کنند، بلکه ناقد باید از ظرفیت‌های موجود در اجتماع جهت نقد بهره ببرد. البته آنها نیز باید ظرفیت پذیرش نقد را در خود تقویت کنند و زمینه را برای نقد فراهم گردانند و از تحقیر بپرهیزند.

شایان ذکر است که نگارنده مقاله نه از اصحاب تفکیک است و نه از مردان حکیمی، بلکه با نویسنده هم‌دل‌تر و هم‌فکرتر است ولی معتقد است رعایت انصاف در نقد لازم و ضروری است که در این کتاب نشده است.

حکیمی را نشان دهد و تناقضات معرفتی و عملی آن را عیان نماید و این نتیجه را به خواننده تفهیم کند که مکتب تفکیک، سازگاری درونی و کارایی برونی ندارد. سازگاری درونی ندارد، زیرا برای اثبات برتری شناخت دینی بر شناخت عقلی از عقل مدد می‌گیرد. کارایی برونی ندارد و در عمل به اصول خود پایبند نیست؛ زیرا بیشترین تأویل‌ها را انجام می‌دهد و عینک زمانه را بر چشم دینی خود می‌نهد و - بر خلاف ادعای خود - از منظر بشری به وحی می‌نگرد.

۲. روئای خلوص در عنوان کتاب و بیان نویسنده در متن که «دسترسی به متنی خالص و به دور از هر گونه تأویل، نه تنها درباره متون دینی، بلکه در هیچ جا ممکن نیست» پذیرفتنی نیست. زیرا «خلوص» یک طیف است و تأویل معانی مختلفی دارد. خلوص نسبی با تأویل حداقلی ممکن است و مطلوب. از این جهت تفکیکیان در روئای خلوص نبودند و نیستند و معرفت دینی خالص خواب تعبیر نشده نیست. بلکه با شرایطی می‌توان آن را تعبیر کرد.

نویسنده بیان کرده است که حکیمی معتقد است «میان فلسفه الهی اسلامی با وحی قرآنی، تباین کلی نیست، بلکه عدم تساوی کلی است» و «مکتب تفکیک ضمن تکریم فیلسوفان و عارفان می‌گوید: مطالب فلسفه و عرفان چنان نیست که صد در صد و در همه جا و همه مسائل و موارد، منطبق و مطابق مبانی وحیانی باشد» یعنی اینکه حکیمی نیز می‌داند بدون به کارگیری عقل متعارف و تأویل‌های حداقلی و ضروری ممکن نیست به فهم متون دینی دست یازید. ایشان به دنبال خلوص صددرصدی معارف وحیانی و قرآن نیست؛ بلکه به دنبال خلوص نسبی و حتی المقدوری است. ایشان با این نگاه فلاسفه بزرگی چون ملاصدرا و علامه طباطبایی را تفکیکی می‌داند.

اگر معرفت دینی خالص دست نیافتنی بود چرا محییان سده اخیر به خصوص استاد مطهری و دکتر شریعتی و امام خمینی از «اسلام ناب محمدی»، «اسلام نخستین»، «اسلام نبوی» و «تشیع علوی» سخن گفتند و در جهت احیای دین کوشیدند و آسیب شناسانه به متون، معارف و تاریخ دین پرداختند و آن را تحریف کردند. گوهر احیای سده اخیر «خلوص» و «کارآمدی» است. به شهادت دکتر سروش و همه کسانی که با اندیشه استاد مطهری آشنا هستند و می‌دانند که ایشان به دنبال کارآمدی، به خصوص خلوص دین بود، به همین جهت مبارزه با التقاط جزو برنامه‌های اصلی استاد مطهری قرار گرفت.

پس چگونه است که یک فیلسوف، متکلم، منطقی، عارف و فقیه به دنبال خلوص دین است؟ معرفت دینی ای که هیچ بهره‌ای از خلوص نداشته باشد به چه کار بشر می‌آید؟ مگر می‌شود انسان دین‌مدار دغدغه خلوص دین را نداشته باشد؟ اگر دارد به چه معناست؟ آیا فقط یک آرزو و خیال و رؤیا است یا اینکه واقعی و دست یافتنی است؟ این زمان بگذر تا وقت دگر.

## پی‌نوشت‌ها:

۱. عقل خود بنیاد، ص ۴۲.

۲. همان، ص ۴۱.

۳. نقد، تلخ و ناخوشایند است، زیرا عیب‌جویی است. ص ۳۳۶.